



# شیرین سُرایی،

## برای بچه‌ها!

پاسخ به این پرسش طولانی نیاز به فکر و تأمل بیشتری دارد.

اما برویم سر بحث خودمان: کتاب خاله ریزه و صندوق جادویی، شامل هفت شعر مستقل، و در عین حال پیوسته است. مستقل، از این نظر که هر شعر موضوع و محتوایی جداگانه دارد، و پیوسته از این نظر که تمام شعرها، یک شخصیت، یا یک قهرمان مشترک به نام «خاله‌ریزه» دارند: ۱. بهار خاله‌ریزه - ۲. خاله‌ریزه و شاپرک - ۳. خاله‌ریزه و کلاغه - ۴. باغچه خاله‌ریزه - ۵. خاله‌ریزه قالی می‌بافت - ۶. خاله‌ریزه اسباب‌کشی داشت - ۷. خاله‌ریزه و صندوق جادویی.

این کتاب از سوی مؤسسه انتشارات «قدیانی» توسط شاعر محترم، خانم شکوه قاسم‌نیا نوشته شده است. شعرها در واقع قصه‌های منظوم بسیار کوتاهی هستند، که با اندکی تخیل شاعرانه، و با نثری کاملاً شکسته و گفتاری (همان لهجه مرسوم تهران) ساخته و پرداخته شده‌اند:

- بهار اومد گل اومد
- لانه و سنبیل اومد
- به گوش خاله‌ریزه
- صدای بلبل اومد
- بلند شد از جای خود
- شکوفه‌ها رو بو کرد
- چارو گرفت به دستش
- حیاطشو چارو کرد...

تا می‌رسد به بند سوم، که می‌گوید:  
به گلدونا آب پاشید  
پرنده‌ها رو دون داد  
به ماهی توی حوض  
یک کمی خُرده نون داد.

زمانی که شعر، به جای آن که سروده شود، ساخته می‌شود، اتفاق‌های زیادی ممکن است بیفتد. مثلاً در چنین شعری، به جای آن که به گلدان‌ها آب بدهند، یا گلدان‌ها (گل‌ها) را آبیاری کنند، «به گلدونها آب می‌پاشند!» و یا دریند پنجم (آخر) همین شعر، می‌خوانیم:

- صدای آواز اومد
- گل پونه، نعنابونه
- خاله‌ریزه خندید و گفت:
- بهار اومد به خونه!

در این بند، مصراع دوم «گل‌پونه، نعنابونه»، که عیناً از یک ترانه کوچک و بازاری قدیمی گرفته شده، جز آن که با عبارت آخر شعر «بهار اومد به خونه!»، یک جور تجانس وزن و قافیه‌ای ایجاد کند، چه نقشی دارد؟ و چه حرفی برای گفتن؟!

● در شعر دوم مجموعه، به عنوان «خاله ریزه و شاپرک»، می‌خوانیم:  
بادبزی حصیری  
تو دستای خاله بود

پیش از آغاز سخن درباره این مجموعه، می‌خواهم پرسشی را با شما خواننده محترم در میان بگذارم، پرسشی که سال‌هاست ذهن مرا به خود مشغول کرده و در حد خود پاسخی نیز برای آن یافته‌ام. اما این پاسخ در حد یک عقیده شخصی باقی مانده و جرأت طرح آن را نزد اهل نظر نیافته‌ام. سؤال این است:

● آیا ادبیات خردسالان، شامل قصه‌ها، مثل‌ها، ترانه‌ها، لالایی‌ها و شعر - بازی‌ها، در زمره ادبیات نوشتاری است، یا ادبیات شفاهی (گفتاری)؟  
به دیگر سخن، آیا گروه سنی خردسال، که شامل بچه‌های زیردستان می‌شود، قادر به خواندن کتاب، یا هر اثر مکتوب دیگر هست، یا نه؟

در حالی که می‌دانیم پاسخ این سؤال منفی است، یعنی این گروه سنی، توانایی مراجعه مستقیم به اثر مکتوب و خواندن آن را ندارند پس ضرورت چاپ و نشر کتاب‌هایی برای آنها چیست؟

برخی عقیده دارند که این کتاب‌ها را بزرگترها (مثلاً والدین و آموزگاران) باید برای بچه‌ها بخوانند. اما شکل و ظاهر این کتاب‌ها، و نثر و نگارش آنها، این را به ما نمی‌گوید. بلکه برعکس به ما می‌گوید که این کتاب‌ها برای مراجعه مستقیم خود فرزندان خردسال ما نوشته شده‌اند! نوع حروف انتخاب شده، قطع کتاب، تصویرهای رنگی و بسیار کودکانه آن، و مهمتر از همه، کلمات و عبارات شکسته و محاوره‌ای متن کتاب (که اغلب کارخواندن را دشوار می‌کند)، همه و همه گواه این ادعايند!

به راستی آیا بزرگترهای ما، آنها که قرار است با بچه‌های خردسال کار کنند و برای سرگرم کردن آنها، تعلیم و یاد دادن چیزها به آنها، تقویت هوش، تربیت ذهن و ذوق علمی و هنری آنها کوشش کنند، نیازی به چنین کتاب‌هایی دارند؟!

این نیاز را چه کسانی تشخیص داده‌اند؟ و چرا این‌گونه بر آن پای می‌فشرند؟!



■ خاله ریزه و صندوق جادویی  
■ شکوه قاسم‌نیا

● محمد علی دهقانی

■ زبان مجموعه یکدست نیست. گاه شکسته و محاوره‌ای است و گاه سالم.

■ در سال‌های اخیر با پدیده‌ای به نام «کتاب‌سازی» در کنار سنت «کتاب‌نویسی» رو به رو هستیم.

تکون تکونش می‌داد

خودش را باد می‌زد زود

آیا وقتی شاعر دارد از بادبزن حصیری در دست‌های خاله حرف می‌زند، برای گفتن این که خاله خودش را باد می‌زد، مجبور است بگوید «تکون تکونش می‌داد؟» یعنی اگر این جمله بدیهی را نگوید، بچه‌ها نمی‌فهمند که خاله‌ریزه چه طوری خودش را باد می‌زده است؟

کلمه «زود» در آخر این بند چه معنایی دارد؟ اگر آن را برداریم، چه اتفاقی می‌افتد؟ شعر از نظر قافیه به زحمت می‌افتد، یا...؟! آیا «زود» به این معنی است که خاله‌ریزه تند تند خودش را باد می‌زده؟! یا عجله داشته که کار باد زدن تمام شود و به جایی برود؟!

در بند دوم شاپرک قشنگی روی بادبزن می‌نشیند و با تکان دادن شاخک‌هایش از خاله ریزه می‌خواهد که: «خاله جون، باد نزن!» چرا؟ چون:

هوای باغچه گرمه

نمی‌شه رفت رو گلها

بادبزن گل داره

بذار بشنیم اینجا!

از این پاره شعر، بچه‌ها دو نکته را به غلط استفاده می‌کنند: اول این که شاپرک‌ها و پروانه‌ها از هوای گرم و آفتاب درخشان (حتی اگر در باغچه باشند)، می‌ترسند و فرار می‌کنند (و یا آسیب می‌بینند)، و دوم این که شاپرک‌ها عاشق عکس و نقش و تصویر گل هستند، نه رنگ و بو، و عطر و لطافت و شادابی آن، که فقط در طبیعت یافت می‌شود. از این رو نقاشی یک گل را روی بادبزن، بر حضور زنده، لطیف و شاداب آن، در باغچه، ترجیح می‌دهند!

حتی اگر بپذیریم که شعرهای این دفتر، بیشتر جنبه فانتزی و یا سرگرم‌کنندگی دارند، باز هم طرح چنین حرف‌ها و وصف‌هایی جای سؤال و اشکال دارد.

● در شعر «خاله‌ریزه و کلاغه»، وقتی که می‌خواهد

خجالت کشیدن خاله‌ریزه را از حرف پدی که به کلاغه زده، توصیف کند، می‌گوید:

خاله ریزه از کار خود

خیلی خجالت کشید

طش می‌خواست آب بشه

زیر نگاه خورشید

اگر خاله‌ریزه از خجالت و شرم می‌خواست آب بشود، دیگر چه نیازی به «نگاه خورشید» بود؟

آیا بدون قرار گرفتن «زیر نگاه خورشید»، خاله ریزه از خجالت آب نمی‌شد؟!

● در شعر چهارم، «باغچه خاله ریزه»، اتفاق بسیار

عجیبی می‌افتد که تقریباً باور کردنی نیست. گریه‌ای به اسم «خال خالی» از غفلت خاله‌ریزه استفاده کرده، می‌رود توی باغچه سبزی‌کاری شده او زمین را می‌کند و سبزی‌ها را از ریشه بیرون می‌آورد و حسابی خاک باغچه را به هم می‌ریزد، آن هم به هوس خوردن ریشه!

بعضی از سبزی‌ها! کاری که از یک خوک بیشتر قابل

تصور است، تا از یک گریه!

یه روز که خاله خواب بود

خال خالی رفت تو باغچه

با پنجه‌هایش در آورد

پیازچه و تربچه

بس که تربچه سفت بود

حوصله‌اش سر اومد

پیازچه رو که گاز زد

اشک چشمش فر اومد...

● در بند آخر شعر پنجم، «خاله‌ریزه قالی می‌بافت»،

دو کلمه «بافته» و «ساخته» با هم قافیه شده‌اند که البته

این کارها در شعرهای سفارشی و شعرهای ساختنی [نه سرودنی] تا حدودی معمول است:

وقتی که صبح شد، چی دید؟

دید که چه نقشی یافته!

به جای گل، رو قالی

شکل یه گریه ساخته.

● در شعر ششم، که به توصیف ماجرای اسباب کشی خاله‌ریزه پرداخته است، بند سوم شعر می‌گوید:

تمام این اسباب‌آورد

تنهایی جا به جا می‌کرد

وقتی که زور کم می‌آورد

خدا رو زود صدا می‌کرد...

معنای این دو مصرع آخر چیست؟ آیا فرزند ما فقط

وقتی که زور کم می‌آورد، یا با مشکل سختی رو به رو می‌شود، که حل آن به نیروی روحی، ذهنی و جسمی

زیادی نیاز دارد، باید به یاد خدا بیفتد و او را صدا بزند؟!

و در بند آخر همین شعر می‌خوانیم:

خاله ریزه رفت از اون محل

یه جای تازه پا گذاشت

تمام اسباب‌هاشو برد

اما طش رو جا گذاشت.

آیا کودک خردسال ما به راستی می‌فهمد که «جا

گذاشتن دل» یعنی چه، و چگونه چنین چیزی اتفاق می‌افتد؟

ممکن است در این باره استثناهایی هم وجود

داشته باشد، اما چند مورد استثناء را چگونه می‌شود به

همه کودکان خردسالی که این شعر را می‌شنوند، تعمیم داد؟!

● زبان این مجموعه، اگرچه زبان محاوره است، اما

در همه جای کتاب یک دست نیست، یعنی گاهی

کلمات بیشتر شکسته شده اندوگاه کمتر. مثلاً در جایی

که کلمه «می‌شود» را «میشه» آورده است، کلمه «حوصله‌اش» را که برای خردسالان کمی هم سنگین

است، اصلاً نمی‌شکنند و همین طور نوشتاری می‌آورد؛ و

## ► به راستی مخاطب کتاب‌های خردسالان، خردسالان هستند یا والدین آنها؟

نمونه‌های دیگری، که با کمی دقت می‌توان یافت

در پایان این یادداشت نکته مهمی، که لازم

می‌دانم اضافه کنم، این است که پدیده‌ای به نام

«سفارشی نویسی»، که پیشتر در حوزه کارهای

مطبوعاتی رایج و مرسوم بود، چند سالی است که به

حوزه چاپ و نشر کتاب‌های کودک و نوجوان نیز سرایت

کرده است. به این ترتیب که برخی از ناشران کودک و

نوجوان تهیه کتاب‌هایی را با موضوع و مضمون‌های

مشخص و معلوم، به عده‌ای از شاعران و نویسندگان

سرشناس این حوزه سفارش می‌دهند و نتیجه کار آنها را

- هر چه باشد - می‌پذیرند و با سرعت و فوریتی

غیرمعمول اقدام به چاپ و نشر گسترده آنها می‌کنند. با

این حساب، در سال‌های اخیر با پدیده تازه‌ای به نام

«کتاب سازی» در کنار سنت «کتاب‌نویسی» رو به رو

هستیم. وجود تعداد قابل توجهی از این گونه کتاب‌ها در

بازار نشر، که تقریباً همه آنها نیز به دست عده خاص و

قلیلی از شاعران و نویسندگان صاحب نام و شهرت،

تهیه شده‌اند، گواه خوبی بر این واقعیت ناگوار است.

بدون شک کتاب «خاله ریزه و صندوق جادویی»، نه

اولین محصول سفارشی از این گروه است و نه آخرین

آنها خواهد بود.

در پایان دریغ می‌دانم که از تصویرهای زیبا و جذاب این کتاب یاد نمی‌کنم. این تصویرها را هنرمند جوان، اما هوشمند و زیرک، خانم «ویدا لشکری» آفریده است. □

